



دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام*

مقصود رنجبر**

«دیپلماسی» از مفاهیم رایج در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. درباره دیپلماسی، یکی از سؤالات اساسی مطرح در جامعه ما این است که آیا دیپلماسی اسلامی ماهیت مستقلاً از دیپلماسی متعارف در دنیا دارد؟ کتاب «دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام» در پاسخ به این سؤال نگارش یافته است. نویسنده در مقدمه هدف کتاب را پر کردن خلأ موجود در ارائه یک الگوی نظری از دیپلماسی دینی و نیز ارائه یک متن درسی برای درس «دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام» می‌داند.

فصل اول کتاب اختصاص به کلیات و مفاهیم دارد و در آن، مفهوم دیپلماسی، سیره و رفتار سیاسی، دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام، رابطه دیپلماسی و اخلاق، دیپلماسی، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل و اصول سیاست خارجی اسلام تبیین شده است. به طور خلاصه، مؤلف، در این فصل، ضمن ارائه تصویری اجمالی از ماهیت نظام بین‌المللی، درباره برداشت‌ها و نگرش‌های رئالیستی و ایده‌آلیستی از روابط بین‌الملل بحث می‌کند؛ براساس مکتب رئالیسم، اصالت با جنگ است که این دیدگاه ناشی از بدبینی افراطی به ذات انسان است، در مقابل در مکتب ایده‌آلیسم اصالت با صلح است که از نگاه خوش‌بینانه این مکتب به ذات انسان نشأت می‌گیرد، در حالی که در اسلام انسان موجودی با ماهیت دوگانه است که هم میل فطری به سوی نیکی‌ها دارد و هم میل غریزی به سوی بدی و شرارت، و بر این اساس در روابط بین‌الملل نیز نه تمایل مطلق به صلح مطرح است و نه تمایل مطلق به جنگ، و نه جنگ اصل است و نه صلح همیشگی است، هر چند که صلح محوری از اصول اساسی سیاست اسلامی محسوب می‌شود. نویسنده در این راستا چهار اصل دعوت یا جهاد،

* عبدالقیوم سجادی، دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام، موسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع) و بوستان کتاب قم،

ظلم ستیزی و نفی سبیل، عزت اسلامی و سیادت دینی و اصل التزام و پای بندی به پیمان‌های سیاسی را اصول سیاست خارجی و دیپلماسی اسلامی معرفی می‌کند. در مورد اصل دعوت یا جهاد، محور بحث این است که در اسلام دعوت اصالت دارد یا جهاد؟ مؤلف پس از بررسی دیدگاه‌های مختلف در ترجیح هر کدام، چنین نتیجه می‌گیرد که دعوت قبل از جهاد ضرورت دارد و جهاد قبل از دعوت فاقد مشروعیت است. مؤلف در این جا در پی پاسخ به ادعای خاورشناسان در مورد جنگ محوری اسلام است. اصل نفی سبیل هم با وجود برداشت‌های مختلف از آیه شریفه «نفی سبیل»، به عدم جواز سلطه کافران بر مسلمانان تعبیر می‌شود. اصل عزت هم بیانگر برتری تعالیم و جامعه اسلامی در مقابل بیگانگان است. اصل التزام به پیمان‌های سیاسی نیز ناظر بر دستورهای اُکید اسلام بر ضرورت وفای به عهد و پیمان می‌باشد. مؤلف در مجموع در فصل اول، با تأکید بر بنیاد اخلاقی سیاست در اسلام، دیپلماسی اسلامی را بر خلاف دیپلماسی رایج و بیگانه آراسته به موازین اخلاقی می‌داند که براساس آن استفاده از ابزارهای غیر اخلاقی نمی‌تواند به رسمیت شناخته شود.

فصل دوم به بحث از ماهیت دیپلماسی اسلام از دو جنبه حقوقی و عملی می‌پردازد. از لحاظ حقوقی موضوعاتی چون شرایط برقراری روابط دیپلماتیک و دیدگاه اسلام، اسلام و شناسایی بین‌المللی، مصونیت سیاسی سفیران، معاهدات و قراردادهای بین‌المللی از نظر اسلام و شیوه‌های حل اختلافات بین‌المللی از دیدگاه اسلام مورد بحث واقع شده است. مؤلف در مورد شناسایی بین‌المللی کشورها از دیدگاه اسلام، با فرض این که برقراری روابط مسالمت‌آمیز به مفهوم شناسایی است آن را مورد تایید و پذیرش اسلام تلقی می‌کند و معیار آن را هم سیره پیامبر در برقراری روابط با قبایل مختلف می‌داند؛ ولی این سؤال مطرح می‌شود که آیا این شناسایی با جهان شمولی اسلام در تعارض نیست که مؤلف به آن پاسخ منفی می‌دهد. مصونیت سفیران نیز در حقوق اسلامی و رفتار مسلمانان اصل پذیرفته شده‌ای بوده است که ریشه در عقد و یا قرارداد امان دارد و در روایات نبوی به ویژه سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آن تاکید شده است. مصونیت سفیران شامل مصونیت اموال آنان هم می‌شود و البته شامل اصل رفتار متقابل در مورد توقیف نمایندگان و سفرای اسلامی هم می‌باشد. مؤلف همچنین در مورد ضرورت پای بندی به عقود و معاهدات بین‌المللی و مشروعیت آن‌ها، آیات و روایاتی از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند. مذاکرات سیاسی و نیز میانجی‌گری و داوری هم در دیپلماسی اسلام مورد استفاده واقع می‌شود. آخرین بحث این فصل، ویژگی‌های سفیر از دیدگاه اسلام است که در سه مجموعه ویژگی‌های اخلاقی، جسمانی و علمی و فرهنگی بررسی شده است. فصل سوم به اهداف دیپلماسی اسلام اختصاص دارد. مؤلف ابتدا به تقسیم‌بندی‌های مختلف از اهداف سیاست خارجی می‌پردازد و چند دیدگاه از صاحب‌نظران غربی را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ از

جمله تقسیم اهداف به کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت و نیز تقسیم اهداف به ضروری، حیاتی و غیر حیاتی را بیان می‌کند. مؤلف در کتاب، تقسیم بندی زمانی را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد و هدف بلند مدت دیپلماسی اسلامی را با توجه به هدف نهایی رسالت انبیا، سعادت بشری و کمال انسانی در دو بعد مادی و معنوی معرفی می‌کند. اهداف میان مدت هم شامل صدور، حفظ و بسط ارزش‌های دینی، اصلاح روابط انسانی در سطح جوامع بشری و ایجاد امنیت خارجی است و در نهایت اهداف کوتاه مدت و حیاتی دیپلماسی اسلامی را حفظ موجودیت حکومت اسلامی، تمامیت ارضی و منافع مسلمانان بر می‌شمرد. اما سؤالی که در این جا مطرح می‌شود رابطه منافع ملی و مصالح اسلامی در دیپلماسی اسلامی است. مؤلف وجوه محتمل در نسبت این دو مقوله را شامل موارد ذیل می‌داند: ۱. نسبت تساوی، ۲. نسبت تأثیر گذاری جزئی، ۳. نسبت تعارض و ناسازگاری. که وجه اخیر مورد بحث و اختلاف است. برای تلفیق این دو حوزه از منافع، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده که عبارت است از تلفیق منافع ملی و مصالح اسلامی، نظریه ام‌القری، قاعده میسور و قاعده تزاحم، نویسنده ضمن تبیین اجمالی هر یک از این دیدگاه‌ها، به نقد آنها می‌پردازد؛ مشکل اساسی نظریه تلفیق این است که این نظریه با تأکید بر ضرورت هر دو مقوله، نمی‌تواند حالت تعارض منافع ملی و مصالح اسلامی را توضیح دهد. نظریه ام‌القری هم مبتنی بر مفروض‌هایی چون ام‌القری بودن ایران است که این مفروض‌ها با سؤالات جدی رو به روست. قاعده میسور هم کارآمدی لازم را برای حل و فصل رابطه منافع ملی و مصالح اسلامی ندارد و قاعده تزاحم نیز با وجود تبیین خوب از تزاحم این دو، نمی‌تواند تشخیص اهم و مهم را به راحتی در این ارتباط توضیح دهد، هر چند که قاعده تزاحم قابلیت بیشتری برای این معضل داراست و با بحث منطقه الفراغ شهید صدر نیز در ارتباط است.

فصل چهارم به بررسی ابزارهای دیپلماسی از دیدگاه اسلام اختصاص دارد. رویکرد کلی اسلام به استفاده از ابزارها در چارچوب اندیشه و ارزش‌های دینی قابل فهم است. این ابزارها شامل مذاکره، ابزارهای تبلیغاتی - فرهنگی و ابزارهای اقتصادی می‌باشد. مؤلف مثال‌هایی در مورد سیره پیامبر در مذاکرات و نیز روایاتی در این زمینه و دیگر ابزارهای دیپلماسی ذکر می‌کند و آنها را با روش‌ها و ابزارهای مورد استفاده دیگر کشورها مقایسه می‌کند؛ از جمله ابزارها ابزارهای تبلیغی است که مؤلف در این راستا محتوای پیام دیپلماسی اسلام را ناظر به سعادت و کمال بشری می‌داند. ابزارهای اقتصادی، هم به صورت تشویقی و هم به صورت تنبیهی، در دیپلماسی اسلامی به کار گرفته می‌شود که تألیف قلوب یکی از موارد آن است.

بخش دوم کتاب با بحث از تطور تاریخی دیپلماسی اسلامی آغاز می‌شود که به دنبال بررسی

هدف اساسی بوده است که نمونه‌های متعددی برای این مسئله ذکر شده است و اما در دوران خلافت عمر و عثمان دیپلماسی اسلامی با دو هدف دعوت و توسعه و تثبیت حاکمیت سیاسی سازماندهی شد و دوره خلافت حضرت علی علیه السلام دوران رکود دیپلماسی اسلامی است. در دوران امویان و عباسیان، «دعوت» اولویت خود را به نفع توسعه قلمرو و حکومت از دست داده و دیپلماسی جنگی غلبه پیدا کرد. حوزه دیگر تحول، تحول اصول سیاست خارجی و دیپلماسی اسلامی بود که در دوره‌های اموی و عباسی بیشتر محسوس بود و اصول مذکور به طور کلی مورد غفلت واقع شد. روش‌های دیپلماسی هم تا حد زیادی متحول شد و به روش‌های موجود در دربارهای ایران و روم تمایل پیدا کرد. عوامل عمده تحول دیپلماسی اسلامی، تغییر در ساختار سیاسی و توسعه حکومت اسلامی بود. در فصل دوم از بخش دوم نمودهای تاریخی و عینی این تحولات بررسی شده است. نکته مورد تأکید مؤلف در آغاز عدم همسویی بین نظر و عمل در دیپلماسی اسلامی و در گذر تاریخی است. در این فصل ابتدا دیپلماسی عصر پیامبر در سه سطح ارتباط با قبایل عرب و یهودیان به ارتباط با دولت‌های همجوار و ارتباط با قدرت‌های بزرگ ایران و روم مورد بررسی قرار گرفته است که در سطح قبایل با موفقیت کامل همراه بود و در سطح دولت‌ها با موفقیت نسبی همراه بوده است. دیپلماسی دوران خلفای نخستین نیز از دیپلماسی پیامبر متأثر بود و بر اساس گسترش اسلام، گسترش حاکمیت سیاسی اسلام و جنگ و جهاد استوار بود و بیشتر هم ناظر به دو امپراتوری روم و ایران بود. اما اساس دیپلماسی دولت اموی بر اصل تهاجم نظامی و توسعه سرزمینی استوار بود. دولت اموی برای مقابله با امپراتوری روم، سه محور تهاجمات مستقیم نظامی، هم پیمانی با قبایل مسیحی ناراضی و جا به جایی جمعیت اعراب و مسلمان در شهرهای دولت روم را مورد استفاده قرار داد. سیاست دیپلماتیکی امویان در حوزه شمال (یعنی آفریقا و اندلس) و حوزه شرق نیز بر همان پایه‌ها استوار بوده است. مؤلف در این قسمت به توضیح چگونگی گسترش خلافت اموی در این سه حوزه می‌پردازد. دیپلماسی دوره عباسی هم در سه سطح دیپلماسی سیاسی، نظامی، دیپلماسی تجاری و دیپلماسی فرهنگی مورد بحث واقع شده است. دیپلماسی سیاسی - نظامی در تداوم سیاست اموی در توسعه ارضی و نیز جلوگیری از تجزیه قلمرو اسلامی بود که از طریق دفاع از خطوط مرزی و تمامیت ارضی، استفاده از تاکتیک مقابله به مثل، استفاده از مناقشات داخلی در تضعیف نظامی - سیاسی امپراتوری روم، آزادی اسرا و انعقاد صلح نامه صورت می‌گرفت. دیپلماسی تجاری هم به تبع محوریت اقتصادی بغداد در دوران هارون و مامون شکل گرفت و روابط و دیپلماسی فرهنگی نیز در این دوره رشد چشمگیری پیدا کرده است. اما عصر عثمانی نقطه عطفی در تحول دیپلماسی اسلامی به شمار می‌آید که ریشه در تحول نظام بین‌الملل دارد و می‌توان آن را عصر گذر از دیپلماسی سنتی دینی، شفاف، صریح و اسلام

وطني به دیپلماسی سیاسی، غیر شفاف، پیچیده و مرموز ملیت وطنی تعبیر کرد. دیپلماسی عثمانی ناظر بر حوزه‌های اروپا، روسیه، شمال آفریقا، اسپانیا و شرق اسلامی بود مهم‌ترین این حوزه‌ها، اروپا بود که سیاست جهاد و توسعه در آن حوزه تداوم پیدا کرد و در این زمینه امپراتوری عثمانی پیشرفت‌های زیادی کرد. در این دیپلماسی از عواملی چون منزوی سازی دولت‌های رقیب، توسعه اختلافات داخلی و بهره برداری از آن، تغییر ساختار جمعیت، انعقاد پیمان‌های صلح و همکاری استفاده می‌شد. روابط عثمانی با روسیه روابطی رقابت‌آمیز و خصمانه بود. در شمال آفریقا دولت عثمانی سیاست تسخیر شمال آفریقا را تداوم بخشید در شرق اسلامی دولت صفوی در ایران و دولت ممالیک در سوریه و مصر رقبای امپراتوری عثمانی محسوب می‌شدند و جنگ‌های متعددی بین عثمانی و صفویه رخ داد که سلطان سلیم حملات خود را با انگیزه مذهبی توجیه می‌کرد. دولت عثمانی در قلمرو ممالیک پیشرفت‌هایی را به دست آورد. دیپلماسی عثمانی در دوران قدرت، تهاجمی و در دوران ضعف، تدافعی بود.

نقد و بررسی: نقد این اثر در دو قسمت محتوایی و شکلی صورت می‌گیرد. نقدهای محتوایی ناظر بر مؤلف کتاب و نقدهای شکلی بیشتر ناظر به ناشر کتاب است. ابتدا به بررسی محتوایی اثر می‌پردازیم.

۱. مؤلف هیچ‌جا توضیح نمی‌دهد که واژه رفتار سیاسی به عنوان عطف دیپلماسی به چه معناست، چرا که دیپلماسی ناظر به روابط خارجی است، در حالی که رفتار سیاسی ناظر به سیاست داخلی است و مؤلف بدون توجه به این مسأله عنوان کتاب را بر اساس واحد دانشگاهی به همان نام انتخاب کرده است.

۲. هدف اساسی کتاب این است که ماهیت مستقل دیپلماسی اسلامی را از دیپلماسی رایج در دنیا اثبات کند و بر این مطلب در صفحات متعدد تاکید شده است؛ ولی سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام اسلام مورد نظر است؟ آیا نظریه و اندیشه اسلامی مورد نظر است یا تحقق تاریخی دولت در جهان اسلام؟ اگر بحث در سطح اندیشه مطرح است، دیدگاه‌های متعددی در این زمینه وجود دارد و اگر سطح تحقق عینی دولت‌های اسلامی مد نظر است که در این زمینه شکاف اساسی بین نظر اسلام و آنچه در عمل تحقق یافته به چشم می‌خورد. در عین حال خود این وضعیت موجب شده است که بین نظر و عمل همواره خلط شود. مؤلف گاهی از دیپلماسی اسلامی در وضعیت آرمانی بحث می‌کند که به کمال انسان نظر دارد و به دنبال تعمیق باورهای دینی است و گاه به دیپلماسی اسلامی از منظر وضعیت عینی و تحقق تاریخی آن نگاه می‌کند، بدون این که ارتباط وضعیت آرمانی با وضعیت عینی و تفاوت‌های آن دو را توضیح دهد. در عین حال مؤلف در تأیید وضعیت آرمانی

دیپلماسی اسلامی به روایاتی از حضرت علی علیه السلام استناد می‌کند، در حالی که در دیپلماسی عملی، دیپلماسی اموی نیز مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳. آیا مسأله این است که در اسلام نوع خاصی از دیپلماسی، متفاوت از دیپلماسی‌های دیگر مطرح است؟ ظاهراً مؤلف در پی اثبات همین نظر است، ولی نمی‌تواند اصول و مبانی آن را مطرح کند که منحصرأ مربوط به دیپلماسی در اسلام باشد، برای مثال در بحث اصول دیپلماسی اسلام - مانند کسان دیگری که در این وادی اظهار نظر کرده‌اند - اصول دعوت، نفی سبیل، عزت اسلامی و التزام به پیمان‌های سیاسی را اصول سیاست خارجی اسلام قلمداد کرده است؛ حال سؤال این است که آیا این موارد منحصرأ اصول دیپلماسی اسلام است یا اصولاً هر دولت و جامعه‌ای سیاست خارجی خود را براساس همین اصول تنظیم می‌کند. واقعیت این است که اصولی چون عزت و استقلال خواهی، عرف جهانی محسوب می‌شود و البته واقعیت‌های موجود در جهان ضرورتاً مطابق با این خواست‌ها و اصول ملل مختلف نیست. همچنین مؤلف در بحث ماهیت دیپلماسی اسلامی مسائلی چون اسلام و شناسایی بین‌المللی، مصونیت سیاسی سفیران و اموال و دارایی آنها، معاهدات بین‌المللی و شیوه‌های حل اختلاف‌های بین‌المللی، مذاکرات سیاسی و میانجی‌گری و داوری و ویژگی‌های سفیر اعم از جسمانی، اخلاقی و علمی را مطرح کرده است که هیچ تفاوتی ماهوی با رویه‌های جاری در بین کشورهای دیگر ندارد و همواره در بین کشورها و حتی قبل از آن در بین قبایل معمول و متعارف بوده است و در ابزارهای دیپلماسی اسلامی به ابزارهایی چون مذاکره، ابزار تبلیغاتی و فرهنگی و ابزارهای اقتصادی اشاره می‌کند که اصولاً این موارد از ابزارهای دیپلماسی به طور کلی است و هیچ ارتباط ذاتی به دیپلماسی اسلامی ندارد، چنان که مؤلف خود موارد متعدد استفاده کشورهای مختلف از ابزارهای فوق را بیان می‌کند. حال کدام یک از اصول و رویه‌های فوق منحصرأ به دیپلماسی اسلامی تعلق دارد؟

۴. مؤلف در مقام تبیین هویت مستقل دیپلماسی اسلامی است، در حالی که در تمامی موارد، مبانی نظری بحث خود در تبیین اصول، ماهیت و ابزارهای دیپلماسی اسلامی را از نظریه پردازان غربی می‌گیرد، حال آن که قاعدتاً باید مبانی نظری اسلام مقدم بر مباحث غربی باشد؛ برای مثال مؤلف هدف دیپلماسی اسلامی را سعادت بشری می‌داند و به فرض که این گونه باشد؛ چرا اهداف دیپلماسی اسلامی را در قالب تقسیم‌بندی‌های نظریه پردازان غربی به اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت تقسیم کرده است، همچنین باید پرسید که آیا واقعاً هدف دیپلماسی اسلامی سعادت بشر است و اصولاً می‌توان برای دیپلماسی چنین شأنی قائل شد؟ یا مؤلف اهداف میان مدت دیپلماسی اسلامی را صدور ارزش‌های دینی و اصلاح روابط انسانی در سطح جوامع بشری تلقی می‌کند و برای

این ادعاها چنین استدلال می‌کند: «نیم‌نگاهی به ماهیت سیاست دینی روشن می‌سازد که سیاست داخلی و خارجی به هدف‌ها و مقاصد فوق‌توجه دارد» (ص ۱۳۰)، آیا نیم‌نگاه استدلال است؟ در ثانی کدام سیاست دینی بیانگر اهداف و مقاصد فوق‌توجه بوده است؟ مؤلف همچنین محتوای پیام تبلیغی دیپلماسی اسلامی را همان محتوای دعوت دینی می‌داند که عمدتاً به سعادت و کمال بشری نظر دارد (ص ۱۷۰)، حال سؤال این است که آیا واقعاً این جمله می‌تواند درست باشد؛ الآن در جمهوری اسلامی ایران دولت اسلامی حاکم است، آیا محتوای دیپلماسی ایران سعادت و کمال بشری است یا مذاکرات مشخص برای تحقق اهداف مشخص در ارتباط با کشورهای مختلف؟

۵. مؤلف پس از بحث اهداف دیپلماسی اسلامی که هدف عالی آن را سعادت بشری اعلام می‌کند، بلافاصله وارد بحث منافع ملی و مسئولیت‌های فراملی و تفاوت آنها می‌شود. واقعاً اگر می‌توان به طور کلی از دیپلماسی اسلامی بحث کرد چگونه بین منافع ملی و مصالح اسلامی تضاد ایجاد می‌شود. در واقع در صورتی هم که چنین دیپلماسی در نظر و عمل وجود داشته باشد ناظر بر شرایطی است که دولت اسلامی واحدی در تمام مناطق مسلمان نشین حاکم شود. مؤلف خود در نقد نظریه ام‌القرآ به همین مسأله اشاره می‌کند و تحقق آن را منوط به شکل گرفتن واحد یکپارچه‌ای از همه کشورهای اسلامی می‌داند، حال آن که این ایراد بر بحث این کتاب هم وارد است و همین که بحث تعارض منافع ملی و مصالح اسلامی در این کتاب مطرح شده، نشان می‌دهد که مبانی اسلامی ذکر شده برای دیپلماسی قابل پذیرش نیست.

۶. مؤلف بحث مفصلی در مورد اصالت جهاد یا دعوت در اسلام مطرح می‌کند و هر چند که جمع بندی روشنی از بحث ارائه نمی‌دهد، ولی در مجموع تلاش می‌کند اصالت دعوت را اثبات کند و تأکید می‌کند که جهاد همیشه بعد از دعوت بوده است؛ ولی واقعیت این است که از لحاظ تاریخی، اصالت هر یک از آنها را قدرت تعیین کرده است. اگر مسلمانان دیگران را به اسلام دعوت می‌کردند و آنان نمی‌پذیرفتند با آنان به جهاد می‌پرداختند، آیا در صورت عدم توانایی هم جهاد با آنان صورت می‌گرفت؟ خود مؤلف در صفحه ۱۹۳ در توضیح دیپلماسی دوران خلیفه دوم می‌نویسد: مسلمانان در مذاکرات خود به رومیان یاد آور شدند که تنها راه موفقیت مذاکرات سیاسی این است که یا اسلام بیاورید یا جزیه بپردازید یا آماده جنگ شوید. در مورد ایران هم شاه ایران را در سه راه مخیر کردند: پذیرش اسلام، پرداخت جزیه یا جنگ. این امر بدین معناست اصل اساسی و تعیین کننده میزان قدرت دولت اسلامی بوده است.

۷. در فصل دوم که از تطور تاریخی دیپلماسی اسلامی بحث می‌شود، مؤلف دیپلماسی خلفای

مورد بحث قرار می‌دهد؛ حال سؤال این است که بر چه اساسی از دیپلماسی در دوران اموی و عباسی و عثمانی تحت عنوان دیپلماسی اسلامی و با آن مبانی که مؤلف برای آن ذکر کرده بحث می‌شود؛ آیا با اصول مورد تأکید مؤلف در این کتاب سازگار بوده است؟ وی از دیپلماسی عثمانی تحت عنوان دیپلماسی اسلامی بحث می‌کند که یکی از محورهای این دیپلماسی اسلامی، جنگ با دولت دیگر اسلامی یعنی دولت صفوی است. در عین حال، اگر در این کتاب دیپلماسی هر دولت موصوف به اسلامی مورد بحث واقع شده، چرا دیپلماسی دولت صفوی که هم ایرانی بوده و هم در ظاهر شیعه بوده و هم به دیپلماسی معاصر نزدیکتر بوده است، مورد بررسی قرار نگرفته است؟

۸. مؤلف در جاهای مختلف این مسأله را تکرار می‌کند که دیپلماسی اسلامی در گذر تاریخ نتوانسته همسویی بین تئوری و عمل را به خوبی حفظ کند که این شکاف از دوران اموی آغاز می‌شود و در دوره عثمانی به اوج خود می‌رسد که دیپلماسی آن دوره بیشتر در قالب دیپلماسی مدرن قابل بحث است. با این حال در آغاز همین فصل هم مدعی است که دیپلماسی اسلامی به عنوان یک پارادایم فکری - عملی هنوز هم تمایز خود را از دیپلماسی‌های دیگر حفظ کرده است (ص ۱۸)، حال این هویت مستقل به چه معناست، معلوم نمی‌شود.

۹. مطالب متعددی وجود دارد که مؤلف دیدگاه‌هایی را نقل کرده ولی ارجاع نداده است؛ برای مثال مؤلف در صفحات ۳۴، ۳۵، ۳۶ و ۳۷ دیدگاه‌های مختلف را در روابط بین‌الملل بدون هیچ‌گونه ارجاعی مطرح کرده است، در حالی که از افراد متعددی نقل قول کرده است. یا در صفحه ۴۵ به نقل از یکی از پژوهشگران، اصول سیاست خارجی دولت اسلامی را تعریف می‌کند، ولی مرجعی ذکر نمی‌کند، یا در صفحه ۱۱۱ سه دیدگاه در پاسخ به یک سؤال آمده است، ولی هیچ مأخذی نیامده که معلوم شود صاحبان این دیدگاه‌ها چه کسانی هستند.

۱۰. اشکالات عبارتی متعددی در متن به چشم می‌خورد: مؤلف در طرح مسأله گفته است که فصل آخر به تحلیل دیپلماسی اسلام در عصر پیامبر و خلفای راشدین می‌پردازد، در حالی که کتاب تا دیپلماسی دوره امپراتوری عثمانی را هم در بر می‌گیرد، یا مؤلف در آغاز فصل دوم اشاره کرده که ماهیت دیپلماسی اسلامی از دو بعد حقوقی و عملی مورد بحث واقع خواهد شد، ولی در متن کتاب خبری از بررسی دیپلماسی اسلامی از جنبه عملی نیست و حفظ جنبه‌های حقوقی آن در بند «الف» بررسی شده و بند «ب» در بحث دیده نمی‌شود. در صفحه ۲۹ یک پاراگراف جا به جا چاپ شده است.

۱۱. بسیاری از ارجاعات مؤلف در پاورقی و فهرست منابع ناقص است و در کتابنامه هم براساس

حروف الفباء تنظیم نشده است.

۱۲. کتاب فاقد نتیجه‌گیری است.

اما ایرادات شکلی که بیشتر به ناشر مربوط است، وجود تعداد زیادی غلط تایپی در کتاب است؛

برای مثال:

صفحه	درست	غلط
۳۰	بد	بر
۳۶	ایده‌آلیسم	رئالیسم
۱۲۲	دوروزل	دورزول
۱۲۲	دوروزل	روززول
۱۲۲	هونتز سینگر	هونتز سینگر
۶۷	صلح	مصلح
۲۹	پونتاراما	پونتارا
۱۰۳	ضیایی	ضیای
۳۰	بُعِثْتُ	بُعِثُ
۲۷	آکوناس	آکونياس
۲۷	وینست	وینست
	مشیرزاده	شیرزاده
	دارالعربیة	دارالعربید
۲۹۲	زنجانی	انجاتی
	البوطی	البواطی
۴۲	جدال	جلال
۴۲	اتحاد	اتخاذ
۱۹۴	جزیت	گزیت
۷۱	رفتار	رفتن
۱۷۸	مؤلفه قلوبهم	مؤلفد قلوبهم
۱۹	آلادپوش	آلارپوش
۱۹	توتونچیان	توتونچینان
	دیپلمات	دیپلماتیک
۷۵	متنافری	متصافری